

مقصیر اصلی همه بدبختی هائی فعلی ما شاهان مسئولیت گریز هستند!

در تحلیل هائی که غالباً از اوضاع اسف بار بیشتر از سه دهه کشور ما شده است، اکثراً - نه همه - سه گروه از انسان ها را به مثابه عوامل اصلی آشفتگی های داخلی مقصر قلمداد می کنند. این سه گروه عبارت اند از:

- 1- خلق و پرچم.
- 2- رهبران و فعالین تنظیم های به اصطلاح جهادی.
- 3- طالب.

طوری که در فهرست بالا میبینید، تحلیلگران ما سرآغاز بدبختی ها و سیه روزی های بیشتر از سه دهه اخیر مردم و کشور را از زمان به قدرت رسیدن خلق - پرچم میدانند.

در یک برخورد سرسری و توجه به ظواهر قضایا و رویداد ها، اگر چنین فکر نشود که هیچ رویدادی بدون علت و موجب بروز نمیکند، میتوان بر چنین حکمی مهر تأیید زد، اما حقیقت غیر قابل اغماض و انکار این است که در بروز رویداد ها یا تغییر و از حالی به حالی شدن پدیده ها نه یک عامل، که عوامل مختلف و متعددی نقش بازی می کنند که برخی قابل رویت اند و برخی به آسانی قابل دید و تشخیص نیستند و به همین دلیل نمیتوان تنها خلق - پرچم، تنظیم های جهادی یا طالب را مقصیر جنایات و بدبختی های دوران یاد شده دانست. این ها هر یک به نوبه خود برای آنچه کردند، مقصرند، اما در تقصیر هر یک از این ها دستان پنهان مقصیرین دیگری هم دخیل اند که غالب مردم متوجه آن ها نیستند.

این عده از تحلیلگران ما در واقع کار تحلیل را با نتایجی از یک تحلیل نیمه کاره و ناپیوسته با اشخاص و روند ها و عوامل دیگر که به زمان های قبل از هفت ثور بر میگردد، از روی کم حوصله گی یا از روی برخی ملاحظات سیاسی، تمام شده می انگارند و بدون این که متوجه کار نامکمل و غیر علمی شان باشند، چنین نظریه ها را به مردم عرضه می کنند.

این عمل گذشته از این که خلاف قواعد و هنجارهای تحقیق و تحلیل و اصل مبتنی بر علیت است، خواسته یا ناخواسته سبب برائت دادن سائر افراد گنهکار و جاده صاف کن های ناملايمات غم انگیز سی پنج سال اخیر کشور ما می گردد.

شروع بررسی و نقد از حاکمیت خلق و پرچم و استمرار آن تا کرزی، بدون توجه به پی آمد های سیاست های اشخاصی مانند ظاهرخان و پادشاهان قبل از وی، مطابق با قانونمندی های مبتنی بر علت و معلول نیست.

ظهور طالب، مانند ظهور تنظیم ها و ظهور خلق و پرچم، به طور مثال، میتواند معلول چندین عامل داخلی و خارجی تاریخی باشد.

خانواده ای که طالب در آن زاده می شود، محیط و جامعه ای که طالب در آن رشد می کند، شکل و شیوه حکومت کشوری که طالب در آن بسر میبرد، تعلقات دینی و دنیائی طالب، خواسته ها و نیاز ها و سائقه ها و امیال و دل بستگی ها و کشش های طالب، انحراف ها و زیاده روئی های تنظیم های اسلامی در امور کشورداری، بر خورد خشن و دور از کرامت انسانی تنظیم ها با مردم، ناتوانی تنظیم ها در تعیین یک سیاست متعادل خارجی، آمدن روس ها، کودتای خلق و پرچم و بالاخره ناکارآمدی دردانگیز خانواده ها و سلسله هائی پیشین حاکم در کشور، همه را میتوان به عنوان عوامل ریشه دار داخلی پیدایش تفکر طالبی و حاکمیت قرون وسطائی وی به حساب آورد.

به عنوان عوامل خارجی میتوان تصامیم انگلیس و عربستان و پاکستان و امریکا را به مثابه انگیزه و محرک این حرکت در نظر گرفت. و در پشت تمام تصامیم انگلیس و عربستان و پاکستان و امریکا هم قاعدتاً باید عوامل و اهدافی نهفته باشند که هر کدام می توانند علتی بر معلولی باشند که خود علت معلولی دیگری شده اند.

به همین ترتیب آمدن تنظیم های به اصطلاح جهادی را هم نباید زائیده تنها یک علت یا انگیزه و محرک - به قدرت رسیدن خلق و پرچم - دانست. پرچم و خلق هم همین گونه نباید بدون دلیل و موجب به عنوان یک تشکل بوجود آمده باشند و چند ده هزار نفر را در اطراف خود جمع نموده و بالاخره قدرت سیاسی کشور را در اثر یک کودتای نظامی خونین به دست آورده باشند.

چه شد که این چند ده هزار انسانی که در یک جامعه اسلامی، در خانواده های مسلمان و دیندار زندگی میکردند، به دنبال این حزبی که هیچ پابندی به اعتقادات مردم نداشت، روان شدند؟ عمده ترین علت در جواب همین سؤال نهفته است. فقر و بینوایی و بدبختی بی حد و مرز مردم از یک طرف و رشد و ترقی ممالک دیگر در اطراف و اکناف جهان از طرف دیگر دو علت عمده ای بود، در کنار سائر عوامل فرعی و تصادفی داخلی و خارجی که مردم را متوجه بی تفاوتی و بی مسئولیتی های محمد ظاهر شاه و شاهان قبل از وی نسبت به ملک و ملت نمود.

کم و بیش یکصد و نود سال، از زمان پادشاهی احمد شاه تا جلوس محمد ظاهر خان بر اریکه قدرت، و چهل سال تا سقوط سلطنت اخیر الذکر، زمانی کمی نیست. تنها یک مقایسه سرسری شاید خوش بین ترین انسان ها نسبت به این خانواده را وادار به این کند که در کشورهای دیگر جهان طی این مدت، بویژه طی چهل سال سلطنت ظاهر خان، چه قدر کار به نفع مردم این کشورها صورت گرفته است. و در کشور ما؟!

خواهش من از مدافعین نظام های شاهی، به شمول مدافعین ظاهر خان، این است که باری، در همان ایامی که ظاهر خان زمام قدرت را در دست داشت، به کشورهای دور و نزدیک خود نظری بیفکنند و بعد وضعیت مردم و کشور خود را مورد مذاقه قرار دهند و صادقانه به عنوان انسان های آزاده و داری منش نیک و درست پندار و درست گفتار بگویند که این شخص به تناسب سیاستمداران کشور های دیگر در منطقه و جهان و به تناسب زمانی که اقتدار این کشور را در دست داشت، چه اندازه به مردم و کشورش خدمت نموده بود.

من از ذکر مثال ها تنها بخاطر جلوگیری از اطاله سخن و به این دلیل که همه ما بزرگ سالان شاهدان عینی چهل سال سلطنت این سلطان خوش گذران و بی برکت بودیم، صرف نظر می کنم. ولی، اگر ضرورت شود، لست بالا بلندی از خوش گذرانی ها و از بی مسئولیتی های این خانواده و این دوره را ارائه خواهم کرد!

انقلاب های جهان را در همه جا و در همه زمان ها بینوایان و محتاجان و تهی شکمان به راه انداخته اند. شکی نیست که تعداد زیادی از انقلاب ها به بیراهه رفته و به خشونت متفاوت از خشونت زمامداران پیش از انقلاب تبدیل شده است، اما بحث ما بر سر این نیست که انقلاب ها چگونه و به چه راهی رفته اند. بحث اصلی در این جا بر سر این است که این انقلاب ها را چه کسانی و چرا به راه انداخته اند؟ سخن بر سر این است که انگیزه انقلاب ها چه بوده اند؟

به تاریخ تمام انقلاب ها اجتماعی نگاه کنید. ماشین اصلی به حرکت درآورنده هر انقلابی - انقلاب های صنعتی و علمی و فرهنگی از صحبت فعلی من مستثناً هستند - توده ها، یعنی مردم عوام و فقیر و ژنده پوش و پابرنه بوده اند، نه چند انسانی مانند روبسپیر و گاندی و لینن و امثالهم.

دلیل اصلی انقلاب کبیر فرانسه کلاً سه چیز بود: اول) فقر غیر قابل تحمل مردم، دوم) عیاشی و بی بندباری آشکار و اصراف سرمایه هائی که سر به میلیارد ها دالر میزد، به وسیله دربار بی اعتناً به مردم؛ در حالی که هزار ها انسان در سال از گرسنگی و بیماری در این کشور به وضع بسیار رقت انگیزی میمردند - در جایی خوانده ام که دولت وقت فرانسه برای اعمار قصر ورسای دو میلیارد دالر مصرف نموده بود. در آن زمان! و سوم) فیلسوفان، اخلاقیون، انسان های بادرد و با عاطفه و نویسندگانی که این بینوایان را متوجه علل اصلی بدبختی های شان و راه چاره آن ها ساختند.

همین حالت در کشور ما هم وجود داشت، منتها نه به آن وسعت و شدت و بی حیائی اش، بلکه در حدود امکانات شاه و دسته منسوب به وی و امکانات روشنفکران واقعی ما. در خشک سالی دوران حکومت داکتر عبدالظاهر دو صد هزار انسان در کشور تلف شد و هزار ها انسان از بینوایی اولاد های خود را فروختند... شاه به عنوان پادشاه کشور یکبار سری به مناطق قحطی زده نزد و از حال دل مردم خود را با خبر ساخت! در خانواده شاهی به جای ابراز تأثر با بی شرمی گفته می شد: "اگر نان ندارند، کلچه بخورند!!" تکرار همان سخنی که به مظاهره چیان گفته میشد.

شاه برای رفع تشنگی مخصوصش جدا غلام بچه داشت، احمد شاه جدا و... جدا. از آن زمان ها زیاد دور نشده ایم. و چیز هائی را که در آن زمان می گذشت هم نباید فراموش کرده باشیم!

وقتی به گوش مردی که زنش را در راه بیمارستانی که سه روز از دهکده وی دور بود، از دست میدهد، گفته شود که در روسیه و آلمان و امریکا و ایتالیا و فرانسه و... در خود یا در چند کیلو متری هر روستائی یک کلنیک وجود دارد، در هر یک، یا دو دهکده یک مکتب برای هر دو دهکده موجود است و همه برق دارند و به همه جا ها سرک های اسفالت ساخته شده است و هیچ انسانی بدون نان و خانه و لباس و دارو و درمان و آب نوشیدنی و بدون کار و درآمد نیست و... درست یا نادرست - و در اخیر وضعیت ناگوار و قابل ترحم خودش به رخ کشیده شود و عامل همه بدبختی هایش پادشاه - که تردیدی در آن نیست - و دار و دسته وی معرفی شوند و تنها راهی که برای نجات از این بدبختی پیش پایش گذاشته شود، براندازی این نظام باشد، جواب این مرد ناراحت و برافروخته و بیچاره و بی روزگاری که یکی از مهم ترین دستیارانش، شاید عزیز ترین موجود زندگی اش، را از دست داده و با یک درجن کودکی که محصول بیکاری اش میباشد، چه خواهد بود؟ یا جواب پسر و دختر جوانش که یک مقدار مسائل را بهتر میفهمد و درک میکند چه خواهد بود؟

بلی آتش بیار اصلی این معرکه، عامل اصلی همه جنگ ها و کشتار ها و در به دری ها و مصیبت ها و خواری ها و مداخلات بیگانگان و ضجه و آه و اشک ده ها و صد ها هزار بیوه و یتیم و لنگ و لاش سی و پنج سال گذشته در قدم اول، باید همین شاهان و شاه پرستان، بخصوص ظاهر خان و دست اندرکاران سلطنت اش شمرده شوند و بعد خلق و پرچم و تنظیم ها و طالب و دیگران. این ها اگر به جای خوش گذرانی و بی اعتنائی به مردم، به آبادی و توسعه سیاسی - اقتصادی کشور توجه می کردند، مردم، خصوصاً جوانان را از طریق آموزش و پرورش مفید، سالم و عصری آگاه و با جهان آشنا می ساختند و زمینه کار و زندگی بهتر را برای آن ها مهیا می نمودند، شاید خیلی از جوانان کشور با چشمان بسته و ناآگاهانه به دنبال خلق و پرچم نمی رفتند و شاید سرنوشت مردم امروز چیز دیگری می بود، نسبت به آنچه هست.

شاید خود خلق و پرچم هم که حاصل نامیمون همان سیستم ناقص و انسان های از نظر فکری فرتوت و از نظر شخصیت فاسد و عیاش آن بود، با آن ناشیگری و بدون شناخت دقیق جامعه دست به چنان کار مخاطره آمیزی نمیزد و کشور ما را به دوزخی تیار برای مردم تبدیل نمیکرد.

بسط موضوعی به این پیچیدگی و اهمیت در یک نوشته کوتاه، کاری است بسیار مشکل. من آنچه را که به عنوان یک تکانه - امپلز - ضروری بود به عرض رساندم؛ باقی خود خواننده می تواند در یک محیط آرام روی این مسئله، بدون پیش داوری های مثبت و منفی، فکر کند و ببیند که نظر من تا کجا درست است و تا کجا نادرست.

اگر کلاً یا قسماً این نظر درست است، پس هیچگاهی نکوشید اداره این کشور را دو باره بنام این که خانواده شاه سابق یکی از گزینه ها برای حل مسئله کشور می باشد، بدست این ها بسپارید!

من میخوام در این کشور مردم سالاری و شایسته سالاری، با همه عیب هائی که دارد، رواج پیدا کند، نه فردسالاری و خانواده سالاری و قوم سالاری و تنظیم سالاری و به قول عبدالله شهباز پژوهشگر، منتقد و نویسنده ایرانی، سرمایه سالاری - کسی که پول داشت باید به قدرت برسد و... لطفاً راهی را که انتخاب نموده ائید، ادامه دهید. کسانی که هر روز راه نوی را پیش میگیرند، هرگز به مقصد نمی رسند!

